

آزمون‌های خانگی!

معصومه پاکروان

خب اینکه قبل از آزمون، باید آزمون داد، ایده خان بابا بود. چون می‌گفت قبل از اینکه آن‌ها تو را ارزیابی کنند، ما اول باید تو را ارزیابی کنیم. این جور بود که مامان خانم از آشپزخانه آمد و دست به کمر زد و زل زد به من که مثلاً مرا ارزیابی کند. خان بابا سری از تأسف تکان داد گفت: «اینکه معلوم است با این ارزیابی رد می‌شود. من فقط می‌خواهم درس خواندنش را ارزیابی کنم.»

برای همین دستور داد که من یک سری سؤال از خودم بنویسم و بیایم جلوی چشمش شروع کنم به جواب دادن. این روش خیلی روش بدی بود، چون مامان خانم در حالی که چشم و ابرو می‌انداخت و مرا یک آدم کلاه‌بردار حرفه‌ای معرفی می‌کرد گفت: «معلوم است که این سؤال‌های آسان را می‌پرسد. خودمان باید سؤال‌ها را طرح کنیم.»

این جور بود که مامان خانم خودش نشست از روی کتاب‌های درسی من سؤال طرح کرد. فقط مشکل این بود سؤال‌های مامان خانم از آن‌ور بوم افتاده بود. یعنی سؤال‌های سختی که خود نویسنده‌های کتاب هم نمی‌توانستند جوابش را بدهند. مثلاً نوشته بود: «در سطر چندم در صفحه چندم به سلول‌های بنیادین اشاره شده است.» یا اینکه: «کلمه اتم در کتاب زیست‌شناسی چندبار تکرار شده است؟»

و چون من معترض شدم که این جور سؤال نمی‌آید، خان عمو را آوردند تا از من شفاهی سؤال کند. این کار هم یک بدی داشت: خان عمو از من سؤال‌هایی می‌پرسید که مثلاً جوابش شامل کل کتاب می‌شد. بعد هم انتظار داشت واو به واو را به زبان بیاورم. باز هم وقتی اعتراض کردم که: «اصلاً کنکور که شفاهی نیست! کنکور کتبی است! سؤال‌ها هم جوری هستند که آدم گزینه را می‌بیند و یاد کتاب می‌افتد»، همه نگاهم کردند و گفتند که: «نه تو خوبی! تو داری ما را ارزیابی می‌کنی!»

نشستم و به آن‌ها توضیح دادم که: «اگر هم می‌خواهید از من بپرسید، لاف‌جوری بپرسید که نه سیخ بسوزد و نه کباب!» و همین‌جا بود که یادم افتاد چقدر دلم برای خودم کباب است از دست این‌ها و چند وقت است که کباب نخورده‌ام... شروع کردم به ارزیابی روشی که مامان خانم داشت و بعد روشی که خان بابا داشت و از من می‌پرسید همین الان بگو چه خواندی، و روش خان عمو و همه را رد کردم. گفتم شیوه‌های نوینی برای ارزیابی آمده‌اند که لاف‌جوری می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید.

خان بابا هم طبق معمول، آنچه را که باید می‌گفت، گفت: «تو اگر درس بخوان باشی که نیاز نیست کسی ارزیابی‌ات کند. ما می‌دانیم تو درس بخوان نیستی... اگر کنکوری بودی الان اینجا ننشسته بودی برای ما سخنرانی کنی. الان در اتاقت بودی... از همین الان نتیجه کنکور را ارزیابی کردم... کنکوری هم کنکوری‌های قدیم!»





هر وقت به زلزله فکر می‌کنم، یاد وسایل و کتاب‌ها و هر چیزی می‌افتم که می‌تواند مرا زیر خودش دفن کند. از آنجا که دستم به بنا و معمار خانه‌مان نمی‌رسد تا اگر ساختمانی که با آب دهان بنا کرده، بر سرمان ریخت، شاک می‌شوم، تلاش می‌کنم که حداقل وسایل خودم و خانواده‌ام بر سرم نریزند. بنابراین همیشه به مدرم که یک‌تنه سطح مطالعه جامعه را بالا برده است، توصیه می‌کنم که مطالعه‌اش را کمتر کند. یا حداقل از طریق تلفن همراه کتاب الکترونیک بخواند. همچنین با دست و دلبازی تمام، یواشکی کتاب‌هایش را به دوستان و آشنایان هدیه می‌دهم.

اما اوضاع پدرم بهتر است. او با موتورسیکلت رفت و آمد می‌کند و من هر چند وقت یک بار، کلاه موتورش را برمی‌دارم و قائم می‌کنم. پدرم عصبانی می‌آید و دنبال کلاهش می‌گردد، ولی زهی خیال باطل. من به اندازه تعداد اعضای خانواده کلاه موتورسیکلت ذخیره کرده‌ام و برنامه دارم برای فامیل هم ذخیره کنم.

اما درباره خوراکی هم برنامه‌هایی دارم. مثلاً هر روز به مدرم گیر می‌دهم که غذا را دوست ندارم، یا اینکه برای ناهار مدرسه، کنسرو می‌خورم. ولی یواشکی لقمه نان و پنیر با خودم می‌برم. در حال حاضر، بانکی از انواع کنسرو دارم؛ کنسروهایی که شاید شما از وجودشان با خبر نباشید و کارخانه فقط یک بار تولیدشان کرده باشد. مثلاً کنسرو کله گوسفند، کنسرو نان قهوه‌ای، کنسرو ساندویچ ماکارونی، کنسرو سالاد سیب‌زمینی آلمانی و کنسرو شیرینی ناپلئونی. به همین سبب شما را دعوت می‌کنم در روز پس از زلزله به ما بپیوندید، تا در بزم کنسروی گرد هم بیاییم.

اما از آنجا که کرونا نشان داد درس و مشق، حتی در شرایط بحران، تعطیلی بردار نیست و همه چیز از گوشی تلفن همراه پیگیری می‌شود، تمام تلاشم این است که هیچ وقت صفحه گوشی‌ام نشکند. برای همین چند بار به مغازه‌های وسایل جانبی موبایل مراجعه کرده‌ام و ازشان خواسته‌ام قوی‌ترین محافظ را برای گوشی من بگذارند، ولی بعد که امتحانشان می‌کنم، متأسفانه سر بلند در نمی‌آیند.

مثلاً آن بار فروشنده معتقد بود که این محافظ وزن ۱۰۰ کیلوگرم را با سرعت ۱۰۰ کیلومتر بر ثانیه تحمل می‌کند، ولی وقتی یک آجر را آن هم در فاصله نزدیک روی گوشی‌ام پرتاب کردم، نه تنها محافظ که خود گوشی هم آتش و لاش شد و مادر و پدرم اشکشان درآمد؛ چون باید یک گوشی دیگر برایم بخرند و هنوز نخریده‌اند. به همین سبب فعلاً به آموزش مکتوب روی آورده‌ام. خلاصه اینکه نگارنده این سطور جان‌فشانی‌های زیادی برای ایمنی در برابر زلزله انجام می‌دهد و هنوز در پی تحقیق و جست‌وجو برای ایمن‌تر شدن است.

سنا شایان

راهکارهای ابتکاری برای ایمنی در برابر زلزله